

زنان در "کلیدر"

دکتر ژاله حساس خواه
دانشگاه گیلان

مقدمه

حضور زن در جامعه حتی مدرن امروز حضوری کمرنگ و تغییر فرم یافته است. حضوری سایه وار که هنوز دارای نقش تعیین کننده ای در اجتماع خویش نیست و دارای فاصله ای عمیق از مردان منجمله همسران خود می باشد. حتی در متون ادبی نیز او همیشه بصورت موجودی درد کشیده و رنجور به تصویر کشیده می شود که اهل خود ویرانی است و به حرمت حفظ کیان خانوادگی حق هیچ گونه فریاد را هم به خود نمی دهد. شاید از این روی باشد که کوشش زنان برای بدست آوردن حقوق برابر با مردان نه یک موضوع تاریخی، و نه انجام وظیفه، که مسئله ای زنده و روزمره برای زنان جهان منجمله زنان ایران است. زیرا اندیشه، فکر و سلیقه ای که در خانه بماند و امکان تلاش در عرصه را نداشته باشد، بعد از مدتی یا می میرد یا به چیزی خرد و بی فایده تبدیل می شود.

در این میان، صاحبان ادب نیز بیکار ننشسته اند. یا در دفاع از او و یا بر علیه وی آثار متعددی خلق نموده اند، پس بیراه نیست اگر به سراغ ادبیات ملل برویم و زن را در لابلای متون ادبی بررسی نماییم زیرا ادبیات هر ملتی بعنوان نمودی از فرهنگ و باورهای آن ملت، وظیفه حفظ و انتقال ارزشها و عقاید قومی - سستی از طریق سینه به سینه و از نسلی به نسل دیگر را همواره عهده دار بوده است. آزمایای چنین رویکردی می توان به پر کردن خلاء موجود در ادبیات در خصوص پرداختن عادلانه به نقش زن، و در نتیجه تقویت تفکر زن - جنس دوم اشاره داشت.

از این روی مقاله حاضر قصد دارد همین رویکرد را در بررسی یکی از بزرگترین شاهکارهای معاصر ادبیات ایران یعنی "کلیدر" اثر محمود دولت آبادی بکار گیرد تا با نگاهی متمرکز تر به مقوله حضور زنان در اثر

بپردازد و کلیتر را از نظر چگونگی پرداخت به این موضوع، مورد بررسی قرار دهد و عبارت دقیق تر پاسخ به پرسشهای زیر رایباید:

۱. نقش زنان در این داستان چیست؟
۲. باورهای رایج فرهنگی نسبت به زنان کدام است؟
۳. در این اثر تا چه اندازه از کلیشه های زنانه استفاده و بر آنها تکیه شده است؟
۴. آیا زنان کلیدر نیز همچون زنان سایر نقاط جهان در مسیر رشد جهان شمولی گام می نهند؟

زنان در آینه تاریخ:

از آنجاییکه هیچ فرهنگی مستقل از بخشهای دیگر جهان شکل نمی یابد لذا ضروری است نخست به وضعیت زنان از گذشته تا کنون اشاره ای داشته باشیم ، مطالبات کنونی آنها را بشناسیم و سپس رمان مذکور را در قالب چنین مطالباتی مورد بررسی قرار دهیم.

در سرتاسر تاریخ ، زنان بعنوان جنس دوم به حساب می آمدند. حتی سالها قبل از ظهور مسیحیت ، ارسطو از زنان بعنوان موجودات ناقص یاد می کند. در اساطیر یونان که اصولاً " مردسالار است صفاتی همچون شرارت، حسادت ، خشم بی مورد، ناپخودی ، احساسات تند عاشقانه تماما" به زن ارتباط می یابد. در حالیکه قدرت، نیرو ، خرد و منطق از ویژگیهای مردان است. حتی در ادبیات آن دوران هم زنان شایستگی انتخاب شدن بعنوان قهرمانان تراژدی به مفهوم ارسطویی را نداشتند.

روی کار آمدن یهودیت و مسیحیت نیز وضع زنان را وخیم تر از گذشته ساخت . نخست آنکه به همه یادآور شد که زن در داستان خلقت نسل بشر ، انتخاب نخست خداوند نبود بلکه پس از خلق آدم وی را از دنده چپ وی و برای رضایت و همدمی با او خلق کردند. دیگر آنکه به ناگاه "زن" خود را مسئول سقوط آدم و رانده شدنش از بهشت یافت.

از این رو در تمام این دوران ، فرهنگ بوجود آمده منجر به نوعی باور پذیری در زنان و مردان شد و آنها را متقاعد ساخت که زنان اساساً از مردان " پست ترند .

از سوی دیگر مطالعات تاریخی نشانگر آن است که از زنان همیشه بعنوان کالا استفاده می شده است :نخست آنکه وسیله ای برای بقای نسل بوده اند و دیگر آنکه در جنگها همیشه این زنان بودند که قبل از دیگران مورد تعرض قرار می گرفتند و بعنوان غنایم جنگی بین پیروزمندان میدانهای جنگ تقسیم می شدند.

این نکته همیشه مورد اعتراض آزاداندیشان زن و مردی بود که به زن بعنوان یک انسان با حقوق برابر با دیگر انسانها می‌نگریستند و تلاش داشتند که صدای اعتراضشان را بهر وسیله منجمله ادبیات بگوش سایرین برسانند. گفتنی است که برای نخستین بار ادبیات زنان در قرن ۱۹ توجه عموم را به تضييع حقوق زنان در دنیای ادبیات جلب نمود. بعبارت دیگر ریشه حرکت های طرفدارانه از حقوق زنان در قرن بیستم را باید در قرن ۱۹ جست — یعنی زمانی که صدای اعتراضی زنان ، بعنوان نخستین نماد نارضايتیشان نسبت به موقعیت فرهنگی اجتماعی خویش و به چالش کشاندن سنتهای پدرسالار، در آثارشان ظهور یافت . از زنان اثرگذار این دوره می توان از : امیلی دیکنسون، الیزابت بارت براونینگ ، کریستینا روژتی، مریان مور، هیلدا دولیتل، سیلویا پلاث ، آن سکسون، آدریان ریک، گواندالین بروکس و آدری لرد نام برد.

جنبش زنان در ادبیات

بطور کلی می توان جنبش زنان در ادبیات را به ۴ نوع تقسیم نمود:

۱. جنبش بورژوازی و برجینیا وولف: او ادعا می کند زنان بدلیل شرایط حاکم بر جامعه قادر به نوشتن نیستند. بعلاوه وابستگی مالی ایشان به مردان مانعی دیگر بر سر راه نویسندگان زن است . او باور دارد اگر امکانات مالی و آزادی برابر به زنان اهدا شود آنها هم به اندازه مردان می توانند آثار فراوانی خلق نمایند.

۲. جنبش اجتماعی سیمون دوبوآر: دو بوار معتقد است که برابری اجتماعی بین دو جنس منجر به توانمند ساختن زنان در خلق آثار خود خواهد شد. او بعنوان یک فمینیست اجتماعی ، به کلیشه های سستی زنانه حاکم بر داستانهای مردان می تازد.

۳. جنبش فرانسوی: این یک دیدگاه انتقادی است که باور دارد ادبیات زنان باید از نظر سبک و زبان متفاوت از ادبیات مردان باشد. از نظر این گروه، ادبیات مردانه به دلیل ترس پنهان خالقین چنین آثاری از مقطوع النسل شدن ، تابع نظام نمادگرایانه است در حالیکه زنان به دلیل نداشتن چنین ترسی قادرند از نظام تصویر پردازی و تخیل تبعیت کنند. و از این راه هم می توانند کلیه تصاویر پدرسالارانه را در هم بشکنند.

۴. جنبش آمریکایی: این گروه برعکس دسته قبلی موافق خلق یک زبان نو توسط زنان نیستند بلکه در عوض معتقد به قرائت متفاوتی از ادبیاتند که نگاهی نو به متن را در مقابل روایات سستی مردانه قرار می دهد.

براساس نظریات فوق مدل‌های مختلفی نیز جهت بررسی آثار مختلف ادبی ارائه شده است که از آن میان میتوان به مدل "الین شوالتر" اشاره داشت که به بررسی نحوه رشد و تکامل زن در آثار ادبی می‌پردازد. زن به اعتقاد شوالتر برای کامل شدن، می‌بایست از سه مرحله گذر کند:

۱. مرحله زنانه: الگوبرداری از فرهنگ غالب و پذیرش معیارهای تجویز شده آن نسبت به خود
 ۲. مرحله زن باوری: طفیان در برابر معیارها و ارزشهای غالب و دفاع از حقوق اقلیتها
 ۳. مرحله زن شدن، یا مرحله خودیابی: تلاش در پی یافتن هویت — بازگشت به خود بدون هرگونه وابستگی به عوامل بازدارنده
- در این مقاله هم برای یافتن پاسخ به پرسش چهارم یعنی آیا زنان کلیدر نیز مسیر رشد جهان شمول زنان را می‌پیمایند؟ از این مدل مدد جسته می‌شود.
- کلیدر

کلیدر یکی از عظیم‌ترین آثار هنری در پهنه ادبیات معاصر ایران به‌شمار آید. کلیدر در ده جلد، شرح دوره دوساله‌ای (۱۳۲۵-۲۷) از اوضاع سیاسی- اجتماعی ایران و زندگی و سرگذشت مردم پهندهشت کلیدر و روستاها و دهات اطراف آن است. نویسنده، داستانی حقیقی را به کتابت درآورده و دست به آفرینش رمانی با ۲۵۲۵ صفحه زده است. کلیدر روایت خیزش و مبارزه‌ای حماسی است که دولت خودکامه و مستمگر را در برابر ایللیاتیان بی‌چیز اما آزاده قرار می‌دهد. ایللیاتیانی که از شهر و نظمیه و عدلیه و قدرت مرکزی گریزانند و با این قدرت در می‌افتند. اما روند تاریخ، شکست را بر پیشانی مبارزان نوشته است. پس یا باید تسلیم شوند و یا تا حد مرگ بجنگند.

شخصیتهای داستان

کلیدر با زبانی فخیم و حماسی دارای بیش از شصت شخصیت است که به جملگی به ترتیب اهمیتشان در داستان پرداخته شده‌است. از میان این همه، بی‌گفتگو گل محمد قهرمان اصلی رمان است. هرچند در بسیاری از بخش‌ها و حتی در برخی از مجلدات به کلی از مرکز داستان خارج می‌شود، اما در نهایت، علت وجودی و حضور سایر شخصیت‌ها در رمان در رابطه با گل محمد و سرگذشت اوست که شکل می‌گیرد و مطرح می‌شود.

شاید بتوان به تعبیری شخصیت اصلی و قهرمان کلیدر را ایستادگی در برابر زور و به مفهومی وسیع‌تر، تنازع هم دانست. اما از آنجا که حتی احکام این نزاع نیز همواره از طرف گل محمد صادر می‌شود، در غایت شخصیت محوری و قهرمان اصلی رمان، همان گل محمد است. در پیوند با حوادثی که بر او می‌گذرد یا

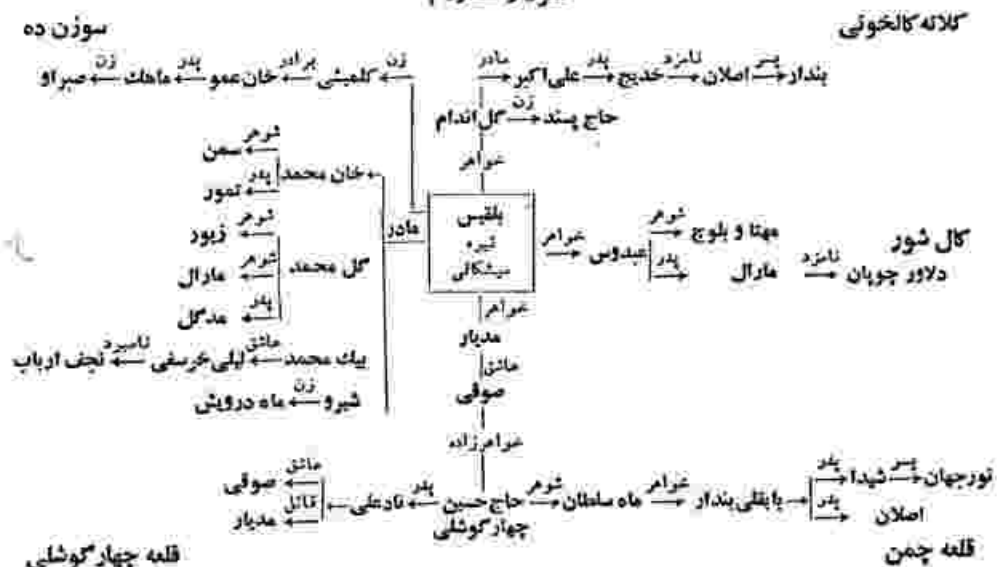
خواهد گذشت، نویسنده توانسته است حوادث فرعی بی شمار و حتی شخصیت‌هایی نه‌چندان لازم، در رمان بگنجانند و حجم کلیدر را افزایش دهد.

پس از نام گل محمد، می‌توان نام بلقیس، خان‌عمو، ستاره، نادعلی، پندار، آلاچاقی، قدیر، شیدا و عباسجان را به عنوان دیگر شخصیت‌های اصلی رمان ذکر کرد. بی آنکه حضور مطرح شخصیت‌هایی چون مارال، زیور، شیرو، بیک، محمد، خان محمد، قربان بلوچ، کلمیشی، بلخی، ماه درویش، نجف سنگردی، سردار جهن، شمل یاخوت و دلاور فراموش شود. سایر شخصیت‌های رمان گرچه از پرداختی خوب برخوردارند، اما افراد فرعی یا سیاهی لشکر این رمان محسوب می‌شوند.

ساختار رمان

رمان کلیدر دو اردوی خوب و بد را به نمایش می‌گذارد. اردوی حکومت مستمگر مرکزی که شهرها را تحت سیطره دارد و روستاها را نیز با زور و جبر زیر سلطه‌ی خود قرار می‌دهد و از ایلداتیان فقیر مالیات می‌طلبد در مقابل اردوی زحمتکش ایلداتی که برای احقاق حق خود مرگ را بر تسلیم و تمکین ترجیح می‌دهد. در کلیدر این دو اردو در آزادریستی ایلداتی در برابر نظم و نظمی و استبداد شهری و حکومت مرکزی‌اش در کشور ایران خلاصه می‌شود. آزادی‌ای که البته مختص مردان است و هرچند که ظاهر زنان داستان ایستاده و پرهیبت است، اما فرهنگ و قوانین نانوشته‌ی مردسالاری در تاروپور پندار، گفتار و کردار شخصیت‌ها تنیده است. و متأسفانه زاوی دانای کل به ضعف‌های فرهنگی و مناسبات ایلداتی این اردوی اهورایی نپرداخته است. کلیدر از نظر ساختمان نیز، قابل تفکیک به دو بخش جداگانه است. در بخش اول (نمودار شماره ۱) شخصیت‌های متعددی را می‌بینیم که از پرداختی برابر برخوردارند و پیوندشان با یکدیگر و طرح‌شان در رمان فی‌الذاته مجموعه منطقی و موجهی را تشکیل می‌دهد. در این بخش گل محمد قهرمان اصلی رمان نیست.

نمودار شماره ۱



حال آنکه در بخش دوم (نمودار شماره ۲) با شخصیت‌های دیگری آشنا می‌شویم که حضورشان در ارتباط با گل محمد و سرگذشت او چه عنوان قهرمان اصلی - مطرح است. در واقع بخش ۲ پویای اصلیِ رمان را نشان می‌دهد که طی آن گل محمد به اسطوره تبدیل می‌شود. اسطوره‌ای که لب مرگ را می‌پوسد اما تسلیم حاکمان ستمگر نمی‌شود. اسطوره‌ای که تنها نیمه‌ی روشن خود را به خواننده می‌شناساند و بنابراین از شخصیت رمان دوری می‌جوید و به شخصیتی حماسی و پیشامدرن تبدیل می‌شود.

نمودار شماره ۲



کلشه های جنسیتی داستان

کلشه های جنسیتی در رمان به اشکال مختلف یافت می‌شوند:

۱. حضور زنان در رمان : به‌علت عدم استفاده کامل از شخصیت‌های زنان در کل رمان (جز شخصیت چند سویه بلقیس که به‌کمال در رمان آمده و جا افتاده است) شخصیت زن در رمان به‌شکلی انتزاعی و مجرداتی می‌ماند. نقش زنان، از زندگی محدود خانواده فراتر نمی‌رود و آن‌جا که زندگی گل محمد و اطرافیان مطرح است، اثری از آنان نیست و هرگاه که پرده‌ی داستان به روی یک زن باز می‌شود زن یا در خانه حضور دارد و به کارهای خانه مشغول است و یا غرق در رویاهای دور و نزدیک خویش و یا سرگرم غیبت و گمانه زنی در مورد دیگران است.

۲. ناتوانی زن: زندگی زنان کلیدرو وابستگی ایشان به مرد و در سایه او زیستن بحدی قویست که ادامه زندگی بدون مردان محال می‌نماید. این نکته به صراحت در جمله " زن با چه نامی معنا می‌شود؟ با نام مرد" (ص. ۵۷) هویت زن را به زیر سوال می‌برد و یا هنگامیکه مارال به مردان خود در زندان (پدر و دلاور) اعتراف می‌کند که " بعد از شما تنها شدم، امان ندارم" (ص. ۱۴) و یا در توصیف احساس زیور در غیاب گل محمد: " زیور یتیم وار نشسته بود (ص. ۴۹) ناتوانی زن در دفاع از خود را به خواننده یاد آور می‌شود.

و باز هم یکبار دیگر راوی دانای کل داستان از بیم آنکه مبادا زن فراموش کند که همواره به مردان برای حمایت از خود نیاز دارد در توصیف صحنه ای که مردان کلیدر زنان را پشت سر می گذارند ناتوانی، درماندگی و حقارت زنان را اینگونه ترسیم می کند:

"مردها از نظرها گم شدند، زنها مورچه هایی از آب بدر مانده" (ص. ۹۶) و بالاخره در باب نیاز زنان در زندگی در قسمتی خان عمو بصورت مختصر و مفید جمع بندی می کند که: "زن در زندگی فقط دو چیز میخواهد نان و مرد" (ص. ۱۶۶۸)

۳. کنایه ها و واژگان یا مثالهایی متاسب به زن:

تقسیم حوادث در داستان به دو دسته حوادث «گفتاری» و حوادث «کرداری» قابل تقسیم است. در حوادث گفتاری بیشتر در قالب مونولوگ ها و گفت وگوهای میان اشخاص زنان در موقعیت فرودستی نسبت به مردان قرار می گیرند مثلا وقتی از تقسیم وظایف در خانواده صحبت می شود این وظیفه تا حد وظایف خانه مطرح است و از کارهایی چون آماده کردن تنور، و پختن نان بعنوان بزرگترین هنر نمایه های زنان یاد می شود "بلقیس، تنور، نان، معجزه پختن نان" (ص. ۴۱) در حالیکه آن دیگر بزرگترین و مقدم ترین وظیفه زن یعنی مادری اش را فقط در حد پروراندن جنین در زهدان و نه تربیت و پرورش او تنزل می دهند و حتی فراتر می روند و زاینده گی زن را با زاینده گی یک حیوان مقایسه می کنند: "زن نازا به میش نازا می ماند" (ص. ۷۲۴) یا وقتی که عشق زن به خانواده او را دچار حساسیتهای بجا می کند وی را موجودی بخیل می نامند: "چیزی در زنان است که حسود است" (ص. ۲۲) حتی در مقابله با حوادث نیز مردان بزرگتر از زنان خودنمایی می کنند: "مرگش پشت مرد راهم خم می کند چه رسد به زن؟" (ص. ۱۸۶) و یا هنگامی که مرد در برابر زن اختیار از کف می دهد با جملاتی نظیر: "جوانم فدای هیچ و پوچ شود برای چی؟ یک مادینه؟ می گویم نسلشان از روی زمین ور بیفتد، مارها!" (ص. ۱۸۹) به خبث طینت زنان و شیطان صفتی او اشاره می شود. و یا (در ص. ۱۰۹) ستار به دلاور یاد آوری می کند که: زن تخمه نقره است. نباید سنگ روی بیخ زن شد". و وقتی مردان از درک زن عاجز می شوند بجای پذیرش ضعف خود در مورد او می گویند: "زن هم جانور عجیبی است... در وجود او یک پیچ ناگشودنی، یک دروغ خدایی، یک شعله خیزنده انگار نهفته است." (ص. ۱۰۳۹)

فرآیند تکاملی زنان کلیدر

آیا زنان کلیدر نیز مسیر رشد جهان شمول زنان را می پیمایند؟

بدون تردید بلقیس، با شخصیتی چند بُعدی و همه جانبه، برجسته ترین شخصیت زن در رمان کلیدر است. رابطه او با همه آدم های رمان، حقیقی، باور کردنی و ملموس ترین است. بلقیس حضور دارد، دیدنی و لمس

شدنی است. قابل احترام و به یادماندنی است. عشق و مَحَم و جسارت و تحرک و تصمیم‌گیری بلقیس، به‌رمان کلیدتر بُعد و عظمت نمایانی بخشیده است. اگر بپذیریم که بلقیس در مدل شوالتر نشانگر مرحله سوم تکامل زن است پس باید برای یافتن نمونه‌های دیگر مراحل به سراغ سایر شخصیت‌های زن در این رمان برویم زیرا شخصیت کامل بلقیس در میان سایر زنان کلیدتر بخش شده است.

مرحله اول: زنانگی

شاید بتوان تمامی شخصیت‌های جوان زن را در این مرحله یافت. برخی چون شیرو و مارال از این مرحله گذر می‌کنند و به دومین مرحله و یا حتی سومین صعود می‌کنند و برخی دیگر تا انتهای داستان از این مرحله فراتر نمی‌روند. مارال مظهر زیبایی، مهر، دوستی و شکوهمندی ی عشق است. سایه‌سار ختکی برای جسم و جان عطش‌ناک گل محمد.

در ابتدای داستان مارال با زیبایی مثال زدنی و زنانگی خواستنی اش در لباس زنی ظاهر می‌شود که عاجزانه به حضور مردی در زندگی خویش نیازمند است حال این مرد دلاور چوپان باشد یا گل محمد ایلستانی فرقی نمی‌کند. نیاز فریزی او به مرد حتی در صحنه آب تنی اش، حسرت رمیدن گل محمد بدون کامجویی از وی کاملاً مشهود است: "پس چرا رفت؟ چرا نماند؟" (صص. ۳۱-۳۳) سپس با شیرو این فرزند بیابان آشنا می‌شویم. شیرو پای‌بند ارزش‌های خانوادگی و دل‌نهاد در گرو عشقی ممنوع است. نمونه‌ای از جسارت و تحرک زن ایرانی که شکوفا نشده بر خاک می‌شود. او برای فرو نشانیدن میل زنانگی اش به همه چیز پشت می‌کند تا در پناه مردی که فقط نام یک مرد را یدک می‌کشید زندگی نویی بسازد. این دلدادگی آنقدر است که شیرو هیچ چیز جز وصال ماه درویش نمی‌بیند و نمی‌خواهد.

زیور زن اول گل محمد انبانی از حسد و تیرگی است. موجودی که با همه تلخی‌هایش در جستجوی مهر است. نیروی نهفته خواستن. زیور در اوج ضعف و زبونی حاضر به پذیرش هر خفتی از تحقیر بلقیس و شیرو گرفته تا بی توجهی گل محمد راضیست تنها بشرطی که سایه مردی را بر سر داشته باشد.

از سوی دیگر زنانی چون صوقی، ماهک، لالا، سارا، لیلی و دختر صغیر رعیت را می‌بینیم که یا مجبور به ازدواج با مردانی همسن پدرهایشان می‌شوند و یا قولشان بدون مشورت با خودشان به کسی داده می‌شود و بالاخره هم اسیر یکی می‌شوند.

مرحله دوم: زن باوری

در مرحله دوم یعنی زمانی که دیگر نشانی از دخترینگی نیست، زن همه فریاد خفته می‌شود و در برابر معیارها و ارزش‌های غالب طغیان می‌کند و می‌رود تا به زنی به تمام، تبدیل شود.

شیرو در برابر خفتی که زن بودنش به او تحمیل می‌کند می‌ایستد، دست از زندگی نکبت بار می‌شوید

و سر به خانه می گذارد تا زندگی دیگری را آغاز کند: "سلام سرکشی، سلام خروش" (ص. ۱۲۶). هر چند شرایط جدید هم هرگز به وی اجازه بروز شخصیت کامل انسانیش را نخواهد داد زیرا زنی است که بی سایه شوهر در میان ایللیاتیها نمی تواند توقع جایگاهی داشته باشد.

و اما مارال وقتی شکوفا می شود که می بیند می تواند در کنار همسر به نبرد علیه زورگویان پردازد ولی بدلیل زن بودن موظف است در خانه بنشیند و به خانه و فرزند رسیدگی کند از این رو هنگامی که گل محمد، خانه را به مارال وا می گذارد تا مراقب فرزند باشد و خود به جنگ برود طغیان مارال را می بینیم که به گل محمد می خورد که "من را چه جو زنی دیده ای؟ ... این بی بی بودن خودم را دوست ندارم! ..." (ص. ۱۷۷۲) و آشکارا یاد آزادی گذشته می کند و ناله سر می دهد که: "آن روزها را می خواهم من!" (ص. ۱۷۷۵) و در جایی دیگر محترضانه می پرسد "اگر تو را می خواهم باید خودم را دور بیندازم من؟" (ص. ۱۷۷۶).

گل محمد بی اختیار یکه می خورد و خیره در هیئت همسر خود می ماند. مارال دیگر شده بود. او نه آن بانوی ترد و غمزده پیشین که زنی دلاور بود. (ص. ۲۴۳۶) هر چند که این تحول هنوز در آغاز راه است و عشق به گل محمد و فرزند راه گذار سریع مارال از این مرحله را می بندد. این عقیم ماندن شکوفایی را می توانیم کاملاً در صحنه ای که مارال مجبور به ماندن و بدرقه گل محمد می شود ببینیم: "آرام و خسته راه می رفت و به نظر گل محمد اندکی خمیده و به غایت شکسته می نمود، نه! این زن که پله های بالاخانه را چنین به نوبدی می پیمود دیگر مارال نبود، او فقط یک زن بود." (ص. ۲۴۴۴)

مرحله سوم: زن شدن

در مرحله سوم است که زن به خود می آید و می بیند که قدرتش مافوق تصورش است او دیگر آن موجود زیون نیست که زندگی را بدون زیستن واگذار نماید او می ایستد تا نگذارد پایمالش کنند. نمونه کامل این دوره را نخست در بلقیس "آن غرور مقدس و غیرت ... " و این سرآمد زنان کلیدر می بینیم: "آسمان بود که راز سینه بلقیس را می دانست" (ص. ۷۲)، بلقیس از همه، در همه و با همه بود (ص. ۳۸۳)، "بلقیس می داند، بلقیس می شناسد، بلقیس حرمت عشق را، بلوغ عشق را می شناسد، بلقیس پروراننده عشق، مادر عشق است." (ص. ۲۴۲۸). عظمت و استقلال بلقیس در جلد دهم کتاب (در صفحه ۲۵۱۲) هنگامیکه بر بالای جسد نیمه جان گل محمدش، تمام زندگی، مقتدرانه و بدور از احساسات زنانه قرار می گیرد به کمال به تصویر کشیده می شود. "پیش می آید، می ایستد و در فرزند می نگرد. آب می خواهد، لبان تفتیده پسر را به آب می شویند، به او آب می چشانند. سپس به او می نگرند و لبخند می

زند: "شیرم حلال است، پسرم." آنوقت به سراغ بیگ محمدش می رود دست بر پیشانی و بوسه ای بر چشم جوانش می گذارد. آنگاه پلکهای نیمه باز یاور گل محمد، ستار، را می بندد. سپس به سراغ چهره تکییده زیور می رود، صورت او را با سر بندش می پوشاند و در انتها به چشمان باز خان عموی می نگرد، لبخند می زند و می گوید "خوشا به مردانگی تو... ای مردمردان، خوشا به غیرتی که تو داشتی. آنوقت سر بریده را به جهنم می سپارد و از میانه پدر می رود.

پس از او مارال است که در آخر داستان خود را باز می یابد، و قدم به سومین مرحله زندگیش می گذارد و می رود تا عمه بلقیس دیگری شود. اکنون اوست که سنگنایی قیرگون شب را بر شانه های خود حمل می کند:

"زیور، زیور... این منم که به سوی تو می آیم، این منم همگیس تو. مویه مکن شیرو، خشم بگیر بیگ محمد، خاموش مباش گل محمد، من بلقیس را می یابم، من مادرمان را از دست باد نخواهم ستاندم. من نخواهم گذاشت تا باد بلقیس را ببرد. من نخواهم گذاشت تا به دایگی گرگها ماهک فرزندی بزاید. من زیور را بر زمین نخواهم گذاشت، ای همه مردان به خاک درافتاده ام، ای خان عموی خوب که چنین زیبا سرباختن آموخته بودی. من تمام سیاهی را فتح خواهم کرد، ای مردمن گل محمد، تو در من به ودیعه خواهی بود... (ص. ۲۵۲۱)

نتیجه گیری:

داستان اگر با مارال زیبای اسب سواری آغاز می شود که پس از زندانی شدن پدر و نامزدش به عمه اش پناه می آورد، خیلی زود جای خود را به مردان مبارز ایلپاتی ای می دهد که حرف اول و آخر را می زنند. اگر شیرو خواهر گل محمد با معشوقش فرار می کند، نشان از آن دارد که عشق را در میان دختران حقی نیست. و نیز اگر شیرو شوهر را ترک کرده و به خانه ی مادری بازمی گردد و زنان با گریه و زاری از مردان خانه می خواهند که شیرو بماند، حرف مادر نیز ارزشی ندارد و این مردانند که حکم رفتن شیرو را پیشاپیش داده اند. هرچند که نویسنده در صدد پندجاه صفحهای بعد پذیرش شیرو را از سوی گل محمد به تصویر می کشد، اما اینجا نیز این گل محمد است که به حکم ماندن شیرو رضا می دهد و نه زنان ایلپاتی خانه.

چرا اینگونه است؟ شاید باید پاسخ را از زبان دولت آبادی که از حلقوم نادعلی مجنون (که گویا آگاه تر از بقیه است) بیرون می آید شنید. آنگاه که در پاسخ ستار در مورد چرایی اطاعت بی چون و چرای رعیت از ارباب می گوید: "... این رعیت کیست و چی دارد؟ ترس را دارد و احتیاج را دارد و ارباب را دارد، که ارباب امنیه را دارد و زمین را دارد و آب و گاو و بذر و انبار و قدرت را دارد... پس رعیت باید تلاش کند تا خودش را پیش اربابش عزیز نماید... خودش را بیشتر به اربابش نزدیک کند و بیشتر به او تکیه کند. ناچار است این کار را بکند. این کار را هم می کند. چون رزقش به دست ارباب است. اما نمی خواهد این را

باورکنند. باورهم نمی کند. چون اگر همچو چیزی را باورکنند ، دیگر نمی تواند رضایت صاحبش را به دست آورد ، این است که به خودش تلقین می کند تا در او به چشم حامی خودش نگاه کند. این را روز و شب به خودش تلقین می کند. گاهی کار این تلقین به آنجا می کشد که عاشق او می شود... " (ص. ۱۳۰۵)

و یاشاید باید این جواب را در مکالمه ستار و نادعلی آنگاه که در آن خواست قلبی ناد علی در مورد زنان مطرح می شود جستجو نمود. خواستی که ریشه در باورهای سستی دارد:

ناد علی: زن را خدا خلقت کرد تا مردان را ناکار کند ، آدم می ماند با این جانورها چکار کند! خوب و بد ا نفرت به دل آدمها می اندازند و ... بازهم آدم بی آنها نمی تواند روزگار خودش را بگذراند. حتی اگر کنار دست تو نباشند ، فکر و خیالشان ، یادشان با توست. حتی اگر در عمرت زنی را ندیده باشی ، باز هم به یک زن فکر می کنی ، حتی اگر قدرت مردی نداشته باشی ، بازهم به یک زن فکر می کنی ، یک زن ، یک زن ا برای چی ا برای چی ، ستار؟ یک رمزی باید در این کار باشد. برای این نیست که مرد به تنهایی یک نیمه است؟ یک لنگ؟

ستار: بی پاسخ می ماند

نادعلی: اما من ... من فقط نمی خواهم زنی داشته باشم ، می خواهم زنی را به تملیک خود در بیاورم ... رام کنم این ازدها را !... مرد باید زن خود را به ضرب شلاق به تملیک در بیاورد. امثال من باید بروند از پشت کوه زنی بگیرند و بیندش به میخ طویله و هروقت میل کردند از گرده اش سوازی بکشند. بگو ببینم ستار شما در باره زن چه می گوئید ؟ ها؟ شماها چه فکری در این بابت دارید؟

ستار: من با آن قسمت موافقم که گفتی مرد ، به تنهایی یک نیمه است. درست است . مرد ، بی زن ، ناقص است. (صص. ۱۲۸۶ - ۱۲۸۸)

و ادامه می دهند:

نادعلی: چه خصلتی دارند این زنها؟

ستار: تورا به دنیا می آورند!

نادعلی: نه! نه من زنها را از مادرها جدا می دانم. خنده دارست، نه؟

ستار: بله ، خیلی خنده دار! (ص. ۱۲۹۸)

واقعیت هرچه که هست باشد ، پاسخ هرچه که می خواهد باشد ، اما نمی توان یک نکته را انکار کرد نکته ای که توسط نادعلی پرسیده شد و ستار تایید کرد: ستار راست می گوید که "مرد ، تنهایی یک نیمه است" و برای کامل شدن به زنی نیاز مند است. نیازی انکارناپذیر که تنها از راه حرمت نگاهداشتن وجوه انسانی این نیمه ، بطور کامل محقق خواهد شد. پس بر همه است که در شناساندن و ارج گذاری به این نیمه با جان و دل بکوشیم. بامید آن روز.

منابع:

1. دولت آبادی ، محمود (۱۳۸۲). کلیدر. تهران : فرهنگ معاصر ، نشر چشمه .
2. Kester-Shelton. Pamela, (1996). *Feminist Writers*. Detroit: St. James.
3. Showalter, Elaine. . (1985) . *The New Feminist Criticism: Essays on Women, Literature, and Theory*. NY: Pantheon,.

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.